بر کمهدا و سیمین شهوت مران — تا بری سلیت فرسوی جان
خلق بیدار و حضرت سکینه — بر خیال بر خود بر سکینه
وام دار شرح این بخیه شغم — مهلتم ده مستغرم زان تن نادم
باز گشتم زدکه خفته دراز — وقت تنگ و قوم موقوف نماز

اقتدا کردن قوم در پس دقوقی

بیشتر شد آن دقوقی در نماز — اقتدا کردند آن شاهان طراز
در پی آن تفت رای نامدار — چونکه تکبیر با مقرون شد
همچو قربان از نهان بر آسمان — قوم همچون طفل سر اوطراز
معنی تکبیر اخفیای اهیم — کای خدا سبحان تو ما توبان شدیم
وقت ذبح الله اکبر سکنجا — همچنین در ذبح نفس خشتنی
گوی الله اکبر روان شو هم را — سر بر تاد از بر جان فنا
تن چو اسمعیل جان همچون خلیل — کرد جان تکبیر جسم قتیل
گفته تن شهوتها نماز — شد به اسم الله متصل در نماز
چون قیامت پیش حق شد مرد را — در حساب و در مناجات آمده
ای ستاده پیش زوان شیخ پیر — بر شان است خیر مستخیر
تق همیگوید چه او مردی را — اندرین مهلت که دادم مر ترا
عمر خود را در چه بازان برده — قوت قوت در چه خالی کرده
کوهر دیده که نفس سود را — هیچ حس را در کجا آلوده
چشم و گوش و موش و عقل و عشق — حج کردی چه خری تو از خرش
دست و پای و دست بل کلیم — من بخشیدم ز خود آن کی شدند
همچنین پنجاه ها را دو دیگر — صد هزاران آیه از حضرت چنین
در قیام این کفتها و در رکوع — وز نجات شد دو تا اندر رکوع
ایستادی اعاده قوتی — در رکوع آمد ز شرم او ساعتی
قوت بستادن و خجلت نماند — در رکوع از شرم تسبیحی نخواند
تا ز فرمان آید ش بر دار سر — از سجود و داده از کوه آن خبر
سر برآورد از رکوع آن خبر سار — باز اندر رفت آن خام کار
باز فرمان آید ش بر دار سر — از رکوع و ماتبع حق بر شمر
سر برآورد و دگر بر شمر سار — اندر افتد باز در رو سجده وار
باز گوید سر برآر و باز کو — که بخواهم هست از تو سوی تو
قوت با ایستادن نبود ش — که خطاب هیچی بر جان تو ش
پیش تشنید قعده زان باز گران — حضرتش گوید سخن کو بایستان
نعمت دادم که بکرت چه بود — جاه و هست سرمایه هین نماز سود
چون نه سرمایه بود او را به بود — شافعی خواهد که آرد عذر زود
رو بدست راست آرد در سلام — سوی جان انبیا و آن کرام
انبیا را او سلامی میکند — استحقاق اطلب کردن مدد
یعنی ای شاهان شفاعت کنیم — سخت در کل مانده دل غم دیده ام
انبیا گویند روز جاه و رفت — بیان اشارات سلام دست راست در
جاه آنجا بود دست او از رفت
مرغ بی شکلی ای بخت رو — قیامت از هیبت محاسبه حق تعالی از انبیا
ترک ما کو خون ما اندر شود
ز دیگر اندیشه سوی دست چپ — علیه السلام و استعانت و شفاعت خواستن
در شمار روحش گویند زنگ نیست

بهین جواب عرش کو باد کار — ناگهیم لوی خواهد بست از ما بدار
فی از نسوی زانو بجا رو شد — جان آن جماعه دل صد پاره شد
از همه نومید شد مسکین کیا — پس برآورد مر او دست دعا
کز همه نومید گشتم ای خدا — اول آخر تو دلی و مستها
مست امیدی که عنایت در رسد — کرد و او امین جبل متین
در نماز این خوش شاند نهان — آمد الی آمین کو بود نقین
بچه بیرون آر از بیضه نماز — سر زن چون مرغ تعظیم و نیاز
معنی تسلیم این ای مقتدی — کای تو سوی حق ای ای مهتدی

شنیدن دقوقی در نماز افغان نیل کشتی که غرق خواست شدن

هر چه فرمایی تو منقاد و هما — باقضا جسم کم شاد و رها
آن دقوقی در امامت کرد نماز — اندر آن ساحل مر او را مد نماز
و انجماعت در پی او در قیام — اینت زیانوم کرده و ام
ناگهان آن شخص سوی دریا فتاد — چون شنید از سوی دریا داد داد
در میان موج و مد او تشنه — در قضا و در بلا و در تشنه
هم شب و هم روز موج عظیم — این ستاره کی دانی غایب هم
تند باد که همچو خرد اسیل تخت — موجها آشوب از هیب و درست
اهل کشتی از مهابت کاسته — نعره و اویلها بر خاسته
دست ها بر فرق زنه بر سر زنه — کاسر و طلبه مخلص شده
باخدا با صد تضرع از زمان — عهدها و نذرها کرده بجان
سر برهنه در سجود آنها که هیچ — روی بنان قبله دیدار هیچ
گفت که بیفاده ست این شکی — از زمان دیده در آن صید زنگی
از همه امید بسوده تمام — دوستان خال و عم با او مام
زاهد و فاسد شدند آن هم متقی — همچو در هنگام جانکندن شقی
نه ز جب شان چاره بود و نه ز راست — خلها چون در هنگام وفات
در دعا ایشان و در زاری و آه — بر فلک زایشان شده دود سیاه
دیو آدم از عداوت بین بین — تا نماند نه کای سگ بر سنان علین
مرگ و جنگ و مال اهل انکار و نفاق — عاقبت خواهد دمن آن اتفاق
جنتیان ترسانند از عطاش — کو شود از بر شهوت هو خاص
یا توان نامید که روزی در خطر — دست شان بگرفت یزدان و حضر
این همی آمد از دیو لیک — این همی آمد از ذوالجلال
راست فرمودست با ما مصطفی — قطب عشاق شاه دو دار صفا
کانچه جاهل دید خواهد عاقبت — عاقلان بینند اول مرتبت
کارها را آغاز کرد عیب و هنر — عاقل اول دید و آخر آن دو خطر
اولش پوشیده ماند و خوردن — عاقل و جاهل بیند در عیان
کر به بینی واقعه خوب و نکو — خرم چه بود مر تکانی در جهان
وسیدم دین ملایی اکمان
آنچنان که ناگهان شیری رسید — مرد را بر بود و در بیشه کشید

تصورات مرد حازم

اوچه اندیشه دران بیشه بود — قوتها و فرقتهای استاد و زنان
شکنیه شیر قضا در شبها — جان با مشغول کار و شبها
آنچنان کز نقش شیر بیند خلق — در رباب شور و فتنه تا بجان
کز تو مرسیدی از آن بقدر آن تن — کشتها شان کشف کشتی در زمین

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)